

تاملی در بنیانهای معرفتی و روشی تاریخ نگاری رسمی

(مطالعه موردی تاریخ زبان و ادبیات فارسی)

بهرام نورمحمدی

3-1 مقدمه

تاریخ نگاری دانشی منسجم روشمند و مبتنی بر منابع تاریخی می باشد اما با این حال، ایرادات کلان معرفتی و روش شناسی نیز مواجه است که علمیت و عینیت آن را تحت شعاع قرار داده است. مطالعه تاریخ راهی دیگری به غیر از رجوع به منابع تاریخی ندارد و در این میان، روایات تاریخی جایگاه ویژه ای دارند؛ چرا که بدون روایت، اساساً تاریخی نیز وجود نخواهد داشت. ماهیت منابع تاریخی، به کارگیری «استناد مستدل» را در مطالعات تاریخی تجویز می کند و «نقد منبع» را به عنوان پایه تاریخ نگاری برجسته می سازد و بدین واسطه علم تاریخ از سایر علوم متمایز می شود.

اولین و مهمترین ایراد علم تاریخ، یک مشکل معرفت شناختی است. تصور کنونی از تاریخ (تاریخ نگاری نقلی) علمیت تاریخ را به معنای یک علم انضمامی مانند علوم انسانی می بیند که صرف وجود روایت تاریخی به عنوان منبع و ارجاع بی طرفانه به آن برای تحقق عینیت کافی می داند.

اما در این تلقی، روش تحقیق تاریخی با ماهیت منابع علم تاریخ انطباق ندارد. چراکه، ماهیت منابع تاریخی به گونه ای است که اگر هدف از مطالعه تاریخ دستیابی به عینیت باشد، ارجاع صرف و بی طرفانه به منابع پاسخگوی آن خواهد بود. چنین برداشتی از تاریخ و تاریخ نگاری به نقش محوری نقد منبع در پژوهش تاریخی آگاه نبوده و جایگاه آن را در حد یک امر مطلوب و بعضاً تزئینی و فرمالیته تنزل میدهد.

دومین ایراد تاریخ نگاری رسمی در سایه ی خلأ روش شناسی در علم تاریخ به صورت نبودن مبانی و روش تحقیق و همچنین مشخص آن در تحقیقات تاریخی پدیدار می شود. در نتیجه آن روایت های تاریخی تحت تأثیر مستقیم عقاید و باورهای خاص شکل می گیرند و ارزیابی و طبقه بندی روایت ها نیز به استدلال های قدرت و اندیشه حاکم واگذار می شود. از این وضعیت می توان با عنوان «تاریخ نگاری ایدئولوژیک و هژمونیک» یاد کرد.

تاریخ نگاری انتقادی نیز از دل همین تاریخ نگاری ایدئولوژیک و هژمونیک پدید می آید. چنانکه در تاریخ نگاری کنونی، هر کس به نام نقد و بر اساس وابستگی عقیدتی خود، قسمتی از تاریخ را جعلی، دروغ و اشتباه می خواند و با این رویه عملاً تمام صفحات تاریخ در معرض رد و انکار قرار گرفته است. در این چنین فضای آشفته ای شخصی مانند ناصر پورپیرار ظهور کرد که تمام تاریخ را دروغ و همه منابع تاریخی را جعلی معرفی کرد فردی که تحصیلات آکادمیک نداشت و همه مورخان دانشگاهی را بیسواد می دانست.

تاریخ نگاری رسمی با وجود همه ایرادات معرفتی و اشتباهات روش شناسی و همچنین خطاهای روش تحقیق، دارای ساختار و نظام پژوهشی می باشد و بر پایه اسناد، شواهد و قواعد تحقیق تاریخی شکل گرفته است؛ حتی اگر تمام منابع و اسناد آن جعلی، و قواعد تحقیق آن نادرست باشد به واسطه اینکه علم می باشد می توان آن را نقد و اصلاح کرد.

تجربیات حاصل از مکاتب انتقادی نشان داد که مکاتب انتقادی راه حل و وضع موجود تاریخ نگاری نبودند. این مکاتب نه تنها اصلاح نینجامید بل عموماً به روایت های متزلزل تر از آنچه نقد میکنند منتهی شدند. درست همانند غربستیزی رایج در جامعه ما که عملاً به لوس شدن و بی اعتباری نظریات منتقد غربی منجر می شود. همچنین این باور مسجل است که هرگونه نقد و اصلاحی در حوزه علم تاریخ و هر علم دیگری فقط و فقط و منحصر از دریچه فلسفه علم امکان پذیر می باشد.

متن حاضر بازنویسی انتقادی بخشی از مدخل‌های بنیانی در زمینه تاریخ زبان و ادبیات فارسی و تطبیق آنها بر شواهد عینی زبانی است هدف این پژوهش، نقد تاریخی نیست، بلکه بر نقد روش تاریخ‌نگاری متمرکز می‌شود و میکوشد خطاهای سیستم شناخت (ایرادات معرفت شناختی، نواقص روش‌شناسی و اشتباهات روش تحقیق) تاریخ‌نگاری را آشکار سازد و نشان می‌دهد خطاهای موجود، عملاً تمام فهم ما از تاریخ و حقایق تاریخی را دگرگون ساخته و علم تاریخ را از مهمترین هدف خود یعنی بازسازی وقایع تاریخی بازداشته است.

کلید واژه‌ها: فلسفه علم تاریخ، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی، نقد روش تحقیق

2-3 نقد منبع و استنادات مستدل

وقایع تاریخی با ثبت و نقل در روایات تاریخی وارد عرصه تاریخ‌نگاری می‌شوند. راویان دیده‌ها و شنیده‌های خود را در روایات تاریخی بازگو کرده و شرایط اجتماعی عصر خود را منعکس می‌کنند. تکرار نقل یک واقعه در روایات تاریخی مختلف یا کثرت روایت‌های تاریخی از یک رویداد، بدیهیات تاریخی را شکل می‌دهد. یعنی هر چقدر یک واقعه تاریخی در منابع بیشتری منعکس شده باشد احتمال صدق و صحت وقوع بیشتر می‌شود. با این وجود کذب بودن هیچگاه محال نیست چرا که کثرت بیان یک موضوع یا تواتر روایات تاریخی می‌تواند حاصل رواج یک دروغ یا اشتباه بوده یا اینکه محصول جعل در سطح وسیع باشد.

ورود پژوهشگران به عرصه نقد منبع، بدون توجه کافی به مبانی نظری و چارچوب روش‌شناختی صورت می‌گیرد و عمدتاً فاقد روش منسجم و مشخص می‌باشد. ایرادات معرفت‌شناسی و نواقص روش‌شناسی در نقد روایات تاریخی، سبب گردیده نقد منبع و در پی آن مطالعات تاریخی چندان قابل اتکا نباشد و بخصوص، نقد روایات متواتر و گاه رد بدیهیات تاریخی، نتایج مطلوبی برای مورخ و تاریخ‌نگاری دربر نداشته است.

از همین‌رو، مورخان در مواجهه با این موضوعات رویکردی محتاطانه اتخاذ می‌کنند و از ورود مستقیم به این عرصه پرهیز دارند. البته این احتیاط و پرهیز پشتوانه عقلانی و منطق علمی استواری ندارد بلکه ریشه آن را باید در همان ضعف نظری و نبود نظام شناختی معتبر (معرفت‌شناسی و روش‌شناسی) جستجو کرد که عینیت را از تاریخ‌نگاری سلب کرد و دستیابی به حقایق تاریخی را از اعتبار انداخته است.

منشاء و خاستگاه اسلام و همچنین سهم اقوام و ملل گوناگون در ظهور و بروز تمدن اسلامی یکی از بدیهیات تاریخی است که به دلیل تواتر از نقد منطقی و بررسی عقلانی بدور مانده است. تاریخ‌نگاری رسمی با اتکا به منابع روایی، بنیان دیانت اسلام و زبان فاخر عربی-قرآنی را یک تجمع بدوی (جامعه ی طبیعی) در یک منطقه بیابانی معرفی می‌کند که "تا پیش از ظهور دیانت اسلام مردمانی بادیه نشین و صحرا نورد بوده‌اند و زندگانی ساده و خشن خود را از راه پرورش احشام و چهارپایان بدست می‌آوردند" (طباطبایی، 1316) و با ظهور دین اسلام و "فتح سرزمین‌های جدید با نژاد، ملیت و فرهنگ گوناگون، نه تنها بر وسعت ممالک مسلمین افزود، بلکه موجبات تنوع در علوم آنان شد. بیشتر سرزمین‌هایی که مسلمانان گشودند، عموماً از لحاظ تمدنی نسبت به اعراب دارای برتری بودند" (عبدولی، پاییز 1391)

با نگاهی به قرآن بعنوان مهمترین منبع نگاشته شده و همزمان با دوره اولیه اسلام به شواهدی متفاوت از بدیهیات کنونی می‌رسیم. «باگواه گرفتن برخی از آیات قرآن، این تنها منبع مطمئن و قابل رجوع تاریخ صدر اسلام، اثبات کند که جامعه عرب نجد به زمان بعثت پیامبر، چنان نبوده است که بنا بر تشخیص و توضیح امثال و انواع زرین کوب‌ها، کافور را از نمک نشناسند!» (پورپیرار، 1392) «محتوای این آیات به جزئیات و قوانین و توصیه‌هایی در چنان روابط اجتماعی وارد می‌شود که زیربنای اقتصادی مستحکم بدان نیازمند است. (همان)

گذشته از آسمانی یا زمینی دانستن قرآن، این کتاب با ادبیات غنی و دارای ایجاز و اطناب، اطلاق و اجمال و تبیین و کنایه و صراحت و لغات انتزاعی و مفاهیم عالی است. زبان قرآن، زبانی وارداتی بر عرب نبود بلکه زبان معمول و مصطلح برای جامعه آن زمان است خطاب قرآن کریم جامعه ای است. "زبانی به ظرافت بیان و لغت عرب، که کاربرد بی‌دقت

صدا و هجایی در آن، مفهوم را چندان پریشان می کند، که اسباب استهزاء گوینده و سراینده و نویسنده می شود، طبیعی است که زبان حال و قالی «مشتی عرب گرسنه و برهنه، که چون غولان و دیوان همه جا بر سر اندکی آب و مشت سبزه با یکدیگر ستیز جانورانه می کرده اند، نباشد!» (پورپیرار، 1382)

تواتر روایات تاریخی باعث شده هرگز سوال نشود چگونه زبان انسانهای بی خبر از هر نوع ترقی و پیشرفتی که جز قتل و غارت و تفرقه چیزی نمی دانستند و آن غول و دیو آزمندی، که «تنها به زن و شراب و جنگ دل می بست»، مملو از لغات انتزاعی و متمدنانه است و سایر ملل برای خیل عظیمی از کلمات انتزاعی عرب معادلی نداشته و همان واژه ها را وام گرفته و استفاده می کنند کسی که می گویند: زبان عربی پیش از اسلام به هیچ رو وسعتی نداشت و ظاهراً بر اثر مساعدت های بعدی ملت های به اسلام پیوسته، گسترش یافت... یا او باید متنی گران بارت تر و مقتدرتر از قرآن، از دورانی که مدعی ست زبان عرب به سعی دیگران وسعت گرفت، دست و پا کنند و یا بپذیرند که عرضه ی قرآن به آدمی، تنها با تکیه به توان طبیعی و ذاتی زبان عرب میسر شد. (پورپیرار، 1383)

توانمندی تمدن ایرانی و برتری های آن نسبت به عرب و همچنین نقش تعیین کننده ایرانیان در شکل گیری و گسترش تمدن اسلامی بخش دیگری از بدیهیات تاریخی است که در دایره تبدلات فرهنگی قابل تفسیر است.

«مکرراً اعلام شده است که اسلام فاتح در پیشرفت خود با فرهنگ های غنی تر و شیوه های پیشرفته تر و فرهیختگان ملل مغلوب، رو به رو شد و اسلام به علت رویارویی با این فرهنگ ها و برای حفظ اصول اعتقادی خود در برخورد با آنها ناچار شد از سنت های بارور این فرهنگ ها وام بگیرد.» (روستا، ۱۳۹۵)

روایات تاریخی فراوان از تحریر کتابهای علمی متنوع در زمینه های مختلف و ترجمه آن کتب به عربی و انتقال آن علوم به جهان اسلام حکایت دارد که استناد به این روایات می توان گفت «بخش اصلی علوم عربی (اسلامی) مشرق زمین مرهون خلاقیت ایرانیان است و» (تقی زاده، 1393)

همچنین کتاب های بسیاری در زمینه ی اخلاق و حکمت عملی از زبان پهلوی به عربی ترجمه شد. این آثار در زبان کهن ایران اندر زنامه و پندنامه خوانده می شدند و در فهرست ابن ندیم در این زمینه ذکر شده که ترجمه یا اقتباس از آثار پهلوی است. «(ملایری، 1374) همین میراث علمی و فرهنگی» به شکل گرفتن و گسترش تمدن جهانی اسلام کمک نمودند به گونه ای که گفته می شود ایرانیان سلسله جنبان توسعه تمدن اسلامی بودند» (پارشاطر، ۱۹۹۹)

تمام شواهد مربوط به مهارت ها و توانمندی های ایرانیان در سازمان دهی سیاسی و فرهنگی جوامع عرب، و نیز نقش آفرینی آنان در شکل گیری و گسترش تمدن اسلامی، صرفاً در قالب روایات تاریخی بازتاب یافته اند بیرون از روایات تاریخی اثری از آن توانایی ها در دست نیست.

اسناد عینی زبانی غنی ترین زبان ایرانی در عصر طلایی، تصویری جالب و متفاوت با تصور رایج از برتری و سیادت تمدنی ایرانیان به نمایش می گذارد. آثار زبانی موجود خبری از توانمندی تمدن ایرانیان نیست نه این که از آن دوران اثری باقی نمانده باشد بلکه اثری از آن توانایی در آثار عصر طلایی نیست.

منابع روایی تاریخ مملو از اخبار ترجمه ها و حتی تدریس قرآن به زبان پهلوی و فارسی در تاریخ است اما آثار بجای مانده از این روزگار نشان می دهد این زبان ها، واژگانی همسنگ و همقدر با بیان قرآن برای ترجمه متن قرآن را نداشتند. تفسیر سوزآبادی یکی از کهن ترین تفسیرهای قرآن به زبان فارسی است که (پناهی، متقی، شجری 1400) این اثر قرن پنجمی با نثر ساده و روان، غنای خود را در صورت های خاصی از کلمات و با لغات و اصطلاحات ناشناس به نمایش می گذارد.

ایرانیان دقیقاً زمانی که با ترجمه کتب و انتقال علوم خود موجب شکوفایی جهان اسلام شده بودند اما نویسندگان و دانشمندان این قرون در تلاشند واژه ها و ترکیب های فارسی برای ادای ساده ترین و ابتدایی ترین مفاهیم علمی و فلسفی بسازند «مؤلفان ایرانی در قرن چهارم و پنجم هجری برای ساختن لغات علمی فارسی از سه شیوه ی گوناگون بهره جستند»: (جلال متینی 1352) که به وضوح نشان می دهد این واژگان هیچ پیشینه تمدنی و فرهنگی در پس خود ندارند و فقط معادلهایی برای لغات و اصطلاحات عربی آن عصر هستند.

لغت فرس یکی دیگر از آثار قرن پنجمی است که به مانند دیگر آثار متعلق به عصر طلایی از هزاران لغت ایرانی دخیل به عربی خبری نیست. گویا آن لغات فقط در پروژه غنی سازی زبان عربی کاربرد داشت و خود ایرانیان به جای آن از لغاتی مانند پَرگست، هملخت، گوشت، خلم، چکم، خللوش، خنور، نماد، و سنان، داشان، نغغ، پلاج، بتکوب، غتفره، پالوایه استفاده می کردند.

کم و کاستی هایی لغت نامه های فارسی به گونه است که علامه دهخدا بر آنها می تازد که " لغت نویسان ما، از اسدی تا رشیدی، به ضبط نوادر و شوان بسنده کرده اند. واژگان تلنبار شده بر روی هم در لغت نامه های فارسی که علامه دهخدا آنها را لغت نامه فارسی نمیداند بلکه معجونی از لغات بی پایه و استعارات بارد و کنایات دور از طباع و شواهد از شعرای گمنام و کج طبع و عامی و برساخته جمعی بی ایمان معرفی می کند. که باید آنها را نابود انگاشت." (دهخدا، لغت نامه، مقدمه، ص ۵۰۴ به نقل از پوپیرار)

آشفته گی و بی ضابطگی در ساخت لغات در کنار کمبود مصدر و فعل های ساده و بسیط، جلوه ای از نقص و بحران زبان فارسی است "بحرانی که جدا از بحران اجتماعی و تاریخی نیست بلکه با آن پیوندی جدا ناپذیر دارد." (آشوری، 1372) لغات انتزاعی و متمدنانه زبان فارسی با افزایش کمی و کیفی لغات گنگ و بی بنیاد در زبان فارسی به نمایش در می آید لیکن این کثرت با مشکل دیگری همراه شده است زیرا این واژگان در موضوعات و موارد پراکنده هستند و هیچ نوع دانش و تخصص یا علم و فن مشخصی را پوشش نمی دهند. مثلاً در گنجینه زبان فارسی از چهار جهت جغرافیایی فقط دو واژه - باختر به معنی مغرب و خاور به معنی شرق - یافت می شود اما در برخی متون، این دو واژه به صورت معکوس نیز به کار رفته اند و باختر در معنای مشرق و خاور به معنی مغرب استفاده شده است این واژگان در دیگر زبان های ایرانی معانی متعدد و متفاوتی به خود می گیرند که با معانی رایج در فارسی تفاوت چشمگیری دارند. این وضعیت، بیش از آنکه موجب توضیح و حل مسئله شود که بر پیچیدگی این مسئله بغرنج زبان شناختی می افزاید. واژه باختر نمونه آن است. در اوستا اپاختره بمعنی شمال آمده و جایگاه اهریمن و دیوان و دوزخ دانسته شده در پهلوی نیز اپاختر بدین معنی و نیز بمعنی سیاره آمده است. (فرهنگ فارسی)

کوهی از الفاظ و لغات جامد و بی معنی و بدون شناسنامه نیز وجود دارد که نه از کلمه ای فارسی مشتق شده و نه باعث انشفاق و زایش کلمه ای دیگر شده اند، " اساتید ماهر با هزار زحمت چند مشتق زمخت و عجیب الخلقه به دست آورده اند که از معادل خارجی کلمه هم زمخت تر و بیگانه تر به نظر خواهد رسید (هادی، 1383) "انبوه کسانی که به پیرایش زبان فارسی پرداخته اند بجای واژه های عربی واژه هایی را بکار برده اند که پاک نا آشناست، و در نتیجه در يك نوشته به صفحه ای گاه نیمی از واژه ها را ناچار شده اند یا در حاشیه یا در خود متن معنی کنند." (یزدانیان، 1996)

دانشنامه علایی اثر ابن سینا و التفهیم ابوریحان بیرونی نشان می دهد زبان فارسی با تمام لغات کهن و واژگان نوساز عصر خود و بدون استمداد از لغات عرب، توان ورود مستقل به عرصه ی علوم موجود و نیز امکان ترجمه ی آثار و اندیشه های دانشمندان عصر خود را نداشت.

قدرت و توانمندی ایرانیان در فرهنگ و زبان خودشان انعکاسی ندارد. از گذشته دور تا کنون هر سعی و کوششی برای استفاده از زبان فارسی برای نگارش متون علمی، فنی یا تخصصی با چالش هایی جدی در زمینه ی واژگان و ساختار مواجه شده و در نهایت نویسندگان از نارسایی ها و کاستی های این زبان ستوه آمده و نالیده اند. "آزردگی ابوریحان از خامی زبان کتابهای علمی به فارسی، که در آن روزگار نوشته می شده، درست و بجاست و هر چند او خود نیز کوشیده است با نوشتن التفهیم دست به تجربه ای در کار گفتار علمی به فارسی بزند، اما اگر اجباری در کار نمی بود، یعنی شاهزادهای از او چنین درخواستی نکرده بود، چه بسا هیچگاه دست به چنین کاری نمی زد. و سرانجام، حاصل کار نیز نمی باید او را چندان خرسند کرده بوده باشد. چنانکه کوشش مرد بزرگ دیگر همروزگار او، یعنی ابن سینا، نیز که با نوشتن دانشنامه علایی دست به تجربه ای در فارسی نویسی و بیانی فلسفه به این زبان زده، چندان کامیاب نبوده است." (آشوری، 1372)

راویان کهن در روایت های خود توجه چندانی به نقش زبان و ظرفیت های زبانی در توسعه ی علم و انتقال آن به سایر ملل نداشته اند. در حالی نشر و بسط علوم به ایرانیان سپرده شده است که ایرانیان حتی ابتدایی ترین واژگان کاربردی آن علوم و معارف و بعضاً حتی نام آن را در دایره لغات خود ندارند واز انجام همان کارکرد تاریخی در میان متکلمین خود ناتوان هستند.

زبان فارسی بر خلاف تمام ادعاهای منابع روایی و در تضاد با بدیهیات تاریخی، در زمینه "اصطلاحات علمی و فنی است که پاک بی تکلیف است و هر نویسنده ای گنج کار آنها خواهد ماند." (کسروی، خرداد 1313) درستی سخنانم را کسی در می یابد که یک کتاب علمی نقل شده به فارسی را بررسی کند، که زرق و برقش ناپدید شد معنایش در سایه قرار میگیرد، سیمایش تار میشود و استفاده از آن از میان میرود (بیرونی، الصیدنه، ص ۱۶۸)

همچنین در اسناد عینی زبانی و دقیقاً برعکس نقلها و روایات تاریخی به وضوح میبینیم که مسیر انتقال علوم، اطلاعات و دانش از فرهنگ و زبان عرب بسوی سایر ملل در جریان بوده است و غنای زبان و فرهنگ عرب نه تنها باعث گسترش خود شده بلکه سایر اقوام را نیز سیراب نموده است. یکی از برجستهترین نمونههای این تأثیر، ادبیات فارسی است.

شعر و شاعری تنها عرصه ملموس و قابل اعتنای تمدن ایرانی است. «پرورش اصلی زبان فارسی در دامن شعر و زبان شاعرانه بوده و امکانات درونی این زبان در مایه شاعرانه پرورش یافته و پدیدار شده است و در طول هزار سال رسانه اصلی اندیشه ایرانی شعر بوده و نبوغ قوم در این زمینه بیش از همه جوشان و زایا بوده است.» (اشوری، ۱۳۹۶) با این حال، همین شعر و ادب نیز در دامن ادبیات عرب و با اتکاء به اوزان عروضی به وجود آمده است تمام "اصطلاحات آن نیز همه از عربی است و مبنای وزن در فارسی جدید مانند عربی بر کمیت هجاها قرار دارد." (خانلری، ۱۹۶۱)

ناسازگاری موجود میان منابع روایی و اسناد زبانی، حیرت بسیاری را برانگیخته است که چرا و چگونه زبان فارسی با آن توانایی ها و سابقه تمدنی در تاریخ " برای واژه سازی علمی زایایی لازم را ندارد و نمی تواند یک زبان علمی باشد. (باطنی، 1371) هنوز کسانی متحیرانه منشاء غنا، ظرایف و لطایف قرآنی را آسمانی بودن آن قلمداد میکنند و عده ای با استیصال آن را حاصل تلقینات مبلغین سایر ادیان معرفی میکنند. تعجب نامه های خوبی در خصوص این ناسازگاری به رشته تحریر درآمده است اما این آثار هرگز از توصیفات سطحی در چارچوب منازعات سنتی فراتر نرفت. حتی آنهایی که با رویکرد انتقادی و با هدف نقد تاریخی به این روایات و وقایع پرداختند به دلیل عدم بهرمندی از معرفت و روش تاریخی، هرگز به «تاریخ نگاری روشمند» نینجامیدند.

اگرچه ارجاع به منابع در علم تاریخ به مانند سایر علوم یک اصل است. اما گاهی منابع تاریخی نه تنها ما را به حقیقت نزدیک نمیکند در مواردی گمراه کننده نیز میشوند که این مسئله با نقد منبع مرتفع می شود. نقد منبع نقض اصل ارجاع بی طرفانه نیست لیکن مقدم بر آن است. به عبارتی از سوی ارجاع بی طرفانه بدون نقد منبع در تاریخ نگاری کاملاً بی ارزش می باشد و از سوی دیگر، عینیت و علمیت تاریخ نگاری همچنان با ارجاع به منابع تأمین می شود. از این باب اهمیت «استناد مستدل» به جای ارجاع بی طرفانه در علم تاریخ طرح میشود.

3-3 تحلیل تاریخی (گزینش و تفسیر)

تاریخ نگاری تحت تأثیر عامل زمان گذشته، حاکمیت فعل انسانی و دیگر شرایط منابع تاریخ قرار دارد این عوامل و شرایط در تعامل با یکدیگر، مطالعه تاریخ را امری دشوار، پیچیده و با ابهامات بسیار بدل می سازند. در چنین بستری، «تحلیل تاریخی» به عنوان مرحله ی بنیادی و جدایی ناپذیر از پژوهش تاریخی، نقش محوری می یابد.

ماهیت منابع تاریخی ماهیتی تحلیلی را به مطالعات تاریخی تحمیل میکند و بدین ترتیب، تحلیل را جبهه یک ضرورت و الزام در فرایند تاریخ نگاری بدل میسازد. در واقع، پژوهشگر تاریخ ناگزیر است برای درک معنا، تفسیر رویدادها و بازسازی واقعتهای گذشته، از تحلیل به عنوان ابزاری اساسی بهره گیرد. تحلیلهای تاریخی، متمایز کننده مطالعات تخصصی تاریخ است. چراکه از طریق آنها میتوان از سطح توصیف صرف فراتر رفت و به تبیین و فهم عمیقتر پدیده های تاریخی دست یافت.

تحلیل تاریخی بر پایه‌ی استناد مستدل صورت می‌گیرد و از رهگذر تبدیل منابع و داده‌های اولیه تاریخی به اسناد و شواهد تاریخی، اعتبار تحلیل تاریخی را تضمین میکند

گزینش و تفسیر دو وجه از فرآیند تحلیل تاریخی می‌باشد. در مرحله‌ی گزینش، مورخ از میان منابع گوناگون، آنهایی را انتخاب میکند که از نظر اعتبار، اصالت، و ارتباط با موضوع پژوهش قابل اعتمادتر باشند و در مرحله‌ی تفسیر، مورخ با تحلیل محتوای منابع و در نظر گرفتن زمینه‌ی تاریخی، اجتماعی و فرهنگی زمان وقوع رویداد، میکوشد معنای دقیق و قابل اعتماد آنها را آشکار سازد.

نقش و مسئولیت تاریخی مورخ آن است که به تکیه بر عقل تاریخی و بااستفاده از دلیل و سند و مدرک و همچنین روش‌های علمی به اصلاح تناقضات و رفع ابهامات موجود در منابع تاریخی بپردازد با برقرار نمودن یک ارتباط منطقی بین منابع تاریخی از مجهولات به سوی معلومات حرکت نماید. مورخ با گزینش آگاهانه‌ی اسناد و تفسیر منطقی آن‌ها، حقیقت را از دل انبوه اسناد بیرون کشیده و گذشته را بازسازی می‌کند، روایات تاریخی را در قالب روایتی معنادار و نزدیک به واقع عرضه می‌نماید

هر اندازه راه و روش گزینش و تفسیر داده‌های تاریخی از انسجام و شفافیت بیشتری برخوردار باشد، اسناد موثقت‌تری برای بازسازی گذشته فراهم میشود و تاریخ‌نگاری علمی به هدف خود نزدیک‌تر می‌شود.

مسئله‌ی منشا و خاستگاه زبان فارسی (دری) یکی از مباحث مناقشه‌برانگیز در حوزه‌ی زبان‌شناسی و تاریخ‌نگاری است. روایت‌های کهن در این زمینه با ابهام، اغتشاش، تضاد و تناقض مواجه هستند و در روایت‌های جدید نیز توافق نظری در این مورد حاصل نشده است.

علت اصلی و نخستین این وضعیت را می‌توان در اختلاف و ناهماهنگی میان منابع تاریخی و روایات کهن جست‌وجو کرد؛ اما علت ثانویه، و در عین حال اساسی‌تر آن، در نحوه‌ی نقد و تحلیل تاریخی - یعنی در فرایند گزینش و تفسیر - نهفته است. با بررسی فهرستی از تعریف زبانهای ایرانی مانند دری، پهلوی، فارسی و دیگر شاخه‌ها و همچنین تهیه نقشه‌ای از منطقه رواج و متکلمان این زبانها در منابع تاریخی با سرگشتگی و سرگردانی روبه‌رو می‌شویم که هر گونه جمع‌بندی و نتیجه‌گیری منطقی را نه سخت بلکه غیر ممکن می‌سازد. در اینگونه موارد ابهامی، ضرورت گزینش و تفسیر روایات تاریخی بیش از پیش آشکار میشود؛ درست در همین نقطه است که دیگر بار، اهمیت مبانی نظری علم تاریخ و نیز نارساییهای معرفتی و روش‌شناختی در تاریخ‌نگاری رسمی خود را نمایان‌تر می‌سازد.

نظریه‌ی تداوم زبان فارسی، نخستین و مهم‌ترین دیدگاه در خصوص منشا و خاستگاه این زبان است. شماری از ایران‌شناسان غربی و زبان‌شناسان ایرانی بر این باورند که فارسی دری، صورت تحول‌یافته‌ی پهلوی ساسانی (یا فارسی میانه جنوبی) و زبان قوم پارس می‌باشد.

گرچه عوامل متعددی در شکلگیری و گسترش این نظریه مؤثر بوده‌اند، اما منابع تاریخی و اسناد زبانی دخالت‌چندانی در طرح و رواج آن نداشته‌اند؛ زیرا نه تنها منابع روایی موید این دیدگاه نیستند، بلکه شواهد زبانی نیز رد این ادعا را تایید می‌کند، حتی نمی‌توان تعریف روشنی از وجه علمی و جایگاه روش تحقیق در آن یافت.

نظریه‌ی تداوم زبان فارسی را می‌توان در چارچوب تاریخ‌نگاری ایدئولوژیک و هژمونیک تحلیل و تفسیر کرد؛ که در آن علم تاریخ چنان در تابع اندیشه ایدئولوژیک (به معنای آگاهی کاذب) و قدرت سیاسی می‌شود که علمیت و استقلال روش‌شناختی خود را در برابر آن از دست می‌دهد. این نظریه، علم تاریخ را حتی از چارچوب تعریف ناقص و شبه‌علمی پذیرفته‌شده‌ی آن - که تاریخ را «علمی انضمامی» و ارجاع‌محور می‌داند - نیز خارج کرده و تاریخ‌نگاری را به معرفتی غیر علم و ضدتاریخ بدل می‌سازد.

استمرار این فرضیه در محافل دانشگاهی بیش از آنکه رنگ و بوی پژوهش آکادمیک داشته باشد، به طنز و شوخی شبیه است. این تلخ‌د به ظاهر علمی، نه کسی را به گریه انداخته و نه خنده‌ای برانگیخته است. با این حال، همچنان از سوی بسیاری در کسوت زبان‌شناس، مورخ و مدرس دانشگاه تکرار می‌شود.

نظریه دوم، برخاستگاه شرقی فارسی دری تاکید دارد. این نظریه با علم تاریخ و تاریخ نگاری کنونی انطباق بیشتری دارد منابع تاریخی بسیاری زبان پهلوی و دری را به صورت دو زبان جدا و کنار هم آورده اند که بخشی از روایات به صراحت قسمتی از شرق فلات ایران را به عنوان متکلمین این زبان معرفی کرده اند.

ظهور باشکوه ادبیات فارسی در نواحی شرقی و تسلط نخستین نویسندگان و شاعران این سرزمین، این دیدگاه را تقویت می‌کند که خاستگاه اصلی زبان و ادبیات فارسی دری در شرق ایران، به‌ویژه در منطقه‌ی خراسان بزرگ بوده است. گسترش این زبان و ادبیات آن در سایر نواحی ایران قرن‌ها بعد تحقق می‌یابد؛ چنان‌که «تا قرن هفتم هجری حتی یک بیت شعر در منطقه استان فارس که مسکن اصلی فارس زبانان است به فارسی دری سروده نشده است و یک سطر نثر، به زبان دری تا قرن هفتم هجری در این مناطق نوشته نشده است» (راشدی، 1391)

بر اساس دیدگاه پژوهشگران، فارسی دری در این دوره زبان مادری شاعران و نویسندگان است و «گویندگان این دوره، برخلاف دوره‌های بعد، زبان فارسی را از روی آثار ادبی پیش از خود نمی‌آموختند» (شمیسا، ۱۳۸۰). از این رو، زبان آثار این دوره ساده، روان، طبیعی و به دوری از تکلف و ابهام است.

اگرچه نظریه منشاء شرقی فارسی (دری) از منابع روایی مؤید و موکد فراوانی برخوردار است اما استنادات و استدلالهای آن بسیار است. اگر دری را نه دنباله پهلوی ساسانی بل زبانی با خاستگاه شرقی بدانیم سوالات بنیادینی مطرح می‌گردد اما این فرضیه قادر به پاسخ‌گویی مستدل و مستند به آن‌ها نمی‌باشد و طرفداران این نظریه از مواجهه‌ی مستقیم با این پرسش‌ها طفره می‌روند.

مهمترین پرسش در نظریهٔ خاستگاه شرقی زبان فارسی دری، تعیین مکان و منطقهٔ رواج این زبان است. در واقع، مسئله اصلی این است که اگر پذیرفته شود فارسی دری در نواحی شرقی ایران (خراسان بزرگ) شکل گرفته است، باید مشخص شود «کدام لهجه شرقی (خراسانی یا ماوراءالنهری یا سیستانی)؟ اگر بگوییم که شاعران به یکی از لهجه‌های خراسان شعر گفته اند، این لهجه کدام است؟» (وحیدیان، 1382)

بسیست و دو زبان در افغانستان ثبت شده است بهر حال، تعداد زبانهای افغانستان بیش از این تعداد است. زبان فارسی (دری) حداقل دارای چهارده لهجه مهم در این کشور دارد (منبع). تاجیکی مشترک از لحاظ فونیم شناسی، دستوری، واژه‌ها و عبارت پردازی تفاوت‌های نسبتاً زیادی با زبان فارسی ایران دارد. (اشمیت، لازار، 1989) نکته حائز اهمیت در این خصوص آن است که زبان ادبیات فارسی با هیچ یک از زبانها و لهجه‌های فارسی این مناطق انطباق ندارد و هیچ کدام از این لهجه‌ها را نمی‌توان فارسی دری دانست. لهجه‌های سیستانی با لهجه‌های خراسانی بعضی تفاوت‌های ساختی دارد، هم اکنون نیز این اختلاف موجود است. (وحیدیان، ۱۳۸۲)

همان محققانی که تفاوت‌های زبان پهلوی و دری را در رد نظریه تداوم زبان فارسی متذکر می‌شدند از درک همین نکته درباره تفاوت زبان فردوسی طوسی را با زبان مردم طوس در خراسان عاجز مانده و نمی‌توانند توضیح دهند که چگونه ممکن است زبان مردم این خطه تا آن اندازه از زبان ادبیات فارسی فاصله گرفته باشد که بدون گذراندن آموزش رسمی و فراگیری نظام‌مند زبان فارسی در دوره‌های متأخر، فهم مستقیم و بی‌واسطه‌ی اشعار فردوسی برای آنان بسیار دشوار شود. نظریه‌پردازان مدافع خاستگاه شرقی فارسی، در مواجهه با این مسئله و برای رفع تعارض میان واقعیات زبانی منطقه و باورهای تاریخی خود، راه و چاره‌ای جز تحریف و خوانش‌های نادرست از متون ادبی فارسی نیافتند. آنان با توسل به کج و معوج خوانی آثار کلاسیک و ایجاد لهجه‌ای تصنعی کوشیدند این تعارض را برطرف کنند.

با پذیرش نظریه خاستگاه شرقی زبان فارسی، پرسش‌هایی درباره زبان پهلوی و زبان خطه فارس مطرح می‌شود. که پاسخ منطقی و معقولی دریافت نکرده‌اند. جنوب شرق ایران با تنوع گسترده‌ای از زبانها و گویشهای متفاوت با متکلمینی بسیار محدود اشباع شده است. به عنوان نمونه تنها دو هزار و پانصد گونه زبان و گویش در استان کرمان به ثبت رسیده‌اند که پژوهشگران با تکیه‌ی بر نظریات شبه علمی به صورت فله‌ای همه این گونه‌ها را دنباله پهلوی و زبان قوم پارس معرفی می‌کنند؛ ادعایی که نه تنها با ساده‌ترین قوانین زبان شناسی که با ابتدایی‌ترین اصول عقلی نیز مغایر است.

برخی محققان در تلاش برای توضیح این تعارض، نظریه‌ای ارائه کرده‌اند که با عنوان «غروب زبان پهلوی» شناخته می‌شود. بر اساس این نظریه و با پذیرش خاستگاه شرقی فارسی، باید بپذیریم هم زبان پهلوی یا زبان قوم پارس در جنوب

شرقی ایران غروب کرد و هم فارسی دری در شرق فلات ایران تبخیر شده است. با این حال، همچنان توضیح معقولی برای پراکندگی و تنوع زبانی گسترده منطقه ارائه نمی‌دهد.

ویژگی های زبانی آثار و اسناد عینی زبان و ادبیات فارسی فقط به رد ارتباط با زبان پهلوی و زبانهای شرق فلات ایران ختم نمی شود. این زبان خصوصیات دیگری نیز دارد که هر یک از آنها می تواند محقق را یاری رسانند تا به تصویری صحیح و نزدیکتر به واقع دست یابد.

کثرت و تنوع واژگان دخیل، به‌ویژه در سطح واژگان پایه و روزمره، احتمال مصنوع بودن آن را افزایش می‌دهد. بیش از نیمی از واژگان زبان فارسی، عربی هستند. در این میان، واژگانی که به‌عنوان ایرانی شناخته می‌شوند و برخی محققین با استناد به همان لغات، زبان فارسی را دنباله آن زبان معرفی می‌کنند و سایر واژگان، دخیل فرض می‌شوند.

تمامی آثار ادبی زبان فارسی فاقد لهجه‌های قومی و عاری از تأثیرات جغرافیایی هستند و از لهجه‌ها یا گویش‌های محلی تأثیر چندانی نمی‌پذیرند. تفاوت میان اشعار شاعران سبک عراقی و سبک خراسانی را نباید در اثرگذاری لهجه‌های محلی یا نفوذ زبان پهلوی بر سبک عراقی جست‌وجو کرد؛ بلکه مهم‌ترین ویژگی زبانی متمایزکننده این دو دوره، میزان بهره‌گیری از واژگان عربی است. تأثیرات محلی از آخرین معیارهایی هستند که می‌توان بر پایه‌ی آن‌ها ادبیات فارسی را طبقه‌بندی کرد.

یکی دیگر از خصوصیات زبان فارسی سبک نوشتاری این زبان است. “زبان و لهجه ادبیات فارسی، وجه نوشتاری زبان است این زبان به وقت خود و برای کتابت و مسائل درباری و اداری ایجاد شده بود. چنانچه حتی امروز نیز فارسی کتابی در حد یک زبان دیوانی و مصنوع بوده و ارتباط چندانی با صورت گفتاری خود ندارد. اساساً شکل نوشتاری فارسی، یا زبان دری، زبان مادری هیچ کس نیست.” (هادی، 1383)

یکی دیگر از نکات قابل توجه در بررسی تاریخی زبان فارسی، میزان نزدیکی زبان آثار ادبی کهن به فارسی معاصر است “تا کنون فقط شاهد توصیف واقعه بوده ایم زبان مقدمه شاهنامه ابومنصوری، که کهنترین متن مانده از فارسی (دری) است، با زبان امروزی ما فاصله‌ای چندان ندارد و هر فارسی‌زبان باسواد می‌تواند آن را بخواند و بفهمد. “ (آشوری، 1372). زبان این دوران بیشتر از دوره های متاخر به زبان و لهجه معاصر نزدیکتر است. نویسندگان و شاعران عصر کهن، برخلاف انتظار، نه به زبان نزدیک به پهلوی یا لهجه خراسانی هزار سال قبل بلکه مشابه زبان دارالفنون در تهران شعر می‌سرودند.

تاریخ‌نگاری کنونی از فقدان اصول انتقادی، مقایسه‌ای و مستند، و نیز از نبود معیارهای منسجم و مشخص در تحلیل و تفسیر وقایع تاریخی رنج می‌برد. پیامدهای این ضعف را می‌توان در مواجهه محققان با ابهام‌ها، تعارض‌ها و تفاوت‌های موجود در منابع تاریخی و در فرایند تحلیل داده‌های تاریخی مشاهده کرد؛ جایی که محقق از سر سهولت یا ناچاری به بهره‌گیری از روش‌هایی میان‌بر و غیرنظام‌مند متوسل می‌شود.

در نتیجه، روایت‌های تاریخی مغایر با فرضیه یا اهداف پنهان تحقیق در فرایند تحلیل به طور آگاهانه یا ناخودآگاه حذف یا نادیده گرفته می‌شوند. در مقابل، روایت‌های همسو و قابل تفسیر با دیدگاه پژوهشگر برجسته شده و به عنوان مواد اولیه‌ی روایت مطلوب مورد استفاده قرار می‌گیرند و فرایند تحلیل تاریخی به‌جای اتکا بر استدلال‌های مستند و انتقاد با شواهد تاریخی، عملاً به نوعی تحلیل جهت‌دار بدل می‌شود که بر گزینش سلیقه‌ای روایت‌ها و تفسیر به رأی استوار است.

استدلال و استنادات نظریه تداوم زبان فارسی به حدی سست و بی بنیان است که بیشتر نظریه‌های مربوط به منشاء و خاستگاه فارسی دری عموماً با ترجیع‌بند دری ادامه یا دنباله پهلوی ساسانی نیست آغاز می‌شوند. محققین و نظریه‌پردازان تاریخ تصور می‌کنند صرف ابطال نظریه‌ی تداوم و رد شواهد و مدارک آن برای اثبات درستی دیدگاه‌های جایگزین کفایت می‌کند. بدین ترتیب، این عبارت کلیشه‌ای به دستاویزی برای طرح روایت‌های فاقد پشتوانه‌ای علمی و مستندات تاریخی تبدیل شده است؛ روایت‌هایی که در برخی موارد، حتی نظریه‌ی تداوم نیز مبهم تر و کم مایه هستند.

با شیوه این تاریخ نگاری، مناطق گسترده ای شامل قسمتی هایی از کشور عراق امروزی و منطقه‌ای به وسعت خوزستان و فارس تا سیستان و خراسان در ایران، منطقه ماوراءالنهر شامل مناطقی کشورهای افغانستان و تاجیکستان و حتی قسمتی

از هند به عنوان خاستگاه های احتمالی زبان فارسی دری معرفی می شود. نظریات مربوط به چگونگی شکل گیری این زبان و تعداد زبانهایی که به عنوان نیای آن مطرح شده اند، به حدی متنوع هستند که از شمار خارج شده اند. کتیبه کهن و زبان باستانی در این خطه نموده است که محقق آن را نیای فارسی دری معرفی نکرده باشد. قدمت این زبان در یک بازه زمانی نسبتاً طولانی از قرون اولیه اسلامی تا بیش از پنج هزار سال مطرح است و با توجه به فقدان معیار معتبر برای نقد و تحلیل تاریخی، هر محقق دیگری را به بدفهمی منابع و تفسیر نادرست روایات متهم می کند.

با وجود تفاوت ها و اختلافات موجود میان نظریات و روایات جدید، همگی در نامشخص بودن مبانی علمی و روش تحقیق مشترک هستند. در هیچ یک از این روایات توضیح روشنی در خصوص انتخاب یا حذف منابع از تحقیق، و نیز دلایل تفسیر ارائه نمی شود. هیچ مورخ و نظریه پرداز الزام و توانایی در تبیین مبانی علمی و روش تحقیق ندارد. حتی اگر تمام این نظریه علمی (روشنمد) بدانیم به دلیل عدم تبیین مبانی و روش از سوی محقق، تفکیک و طبقه بندی صحیح نظریات و روایات جدید را به شدت دشوار می کند. این وضعیت، امکان نقد و بررسی علمی و اعتبارسنجی این نظریات را غیرممکن می سازد.

نظریات مطرح در این زمینه به دلیل نداشتن قدرت حامی و پشتیبان سیاسی از امکان تبدیل شدن به گفتمان غالب محروم مانده و در برزخ مکاتب انتقادی سرگردانند. این روایتهای انتقادی (مغلوب) انتظار دارند که شاید با تغییرات احتمالی در ساختار قدرت سیاسی یا تغییر ذائقه سیاسی قدرت حاکم، یکی از این نظریات بتواند جایگاه خود را به عنوان گفتمان یا روایت غالب به تاریخ قالب کند. البته تجربه های تاریخ معاصر نشان می دهد حتی دگرگونی های عظیم سیاسی، نظیر انقلاب اسلامی ایران، نیز لزوماً به تغییر موقعیت نظریات و ارتقای آن ها به سطح گفتمان مسلط نمی انجامد.

از آغاز بررسی های مرتبط با منشاء و خاستگاه زبان فارسی دری، تنها بر دو مفهوم دنباله پهلوی و لهجه خراسانی توافق نسبی وجود دارد. توافقی که عمده تاً تحت مرجعیت علمی مستشرقین شکل گرفته است. با این حال، پس از دهه ها تکرار این دو مفهوم، همچنان با ابهامات بنیادین، گنگ و نامفهوم باقی مانده اند و هیچکس نمی داد پهلوی چیست یا منظور کدام لهجه خراسانی است.

“هنوز این معما حل نشده است و چون رازی سر به مهر مانده است نظریاتی که بسیاری از آنها (و نه همه) مبتنی بر استدلال های علمی نیستند و فاقد اعتبار اند. “ (نگاوحدیان، 1382) حتی معدود نظریات روشمند به دلیل مشخص نبودن مبانی علمی و روش تحقیق از حیز انتفاع علمی خارج شده اند.

بهرغم تکرار نظریه ها و روایت های تاریخی – که نشانگر تلاش پیوسته ی مورخان در طی چندین دهه است – فقدان چارچوب نظری منسجم و روش شناسی روشن، مانع از آن شده است که این کوشش ها به نتایجی ملموس، پیش رونده یا توسعه محور در جهت تعمیق فهم تاریخی بینجامد. در عمل، تنها مجموعه ای از روایت های جدید بر روایت های کهن افزوده شده و در نتیجه، مشتی نظریه در کنار یکدیگر تلنبار شده اند که صرفاً بر حجم متون تاریخی افزوده و صفحات تاریخ را قشرورتر کرده اند.

وضعیت کنونی تاریخ نگاری را می توان تجلی بحرانی فراگیر در عرصه ی روش شناسی علم تاریخ دانست؛ بحرانی که در قیاس با سایر علوم نیز بی سابقه است. به قدرت می توان حوزه ای از دانش را یافت که تا این اندازه در چنبره ی شبه علم، غیر علم و ضد علم گرفتار شده باشد که تحقیقات و نظریه های تاریخی نه تنها به تبیین دقیق تر رویدادها و رفع ابهامات تاریخی یاری نرسانده اند و هیچ نقطه ی تاریکی را روشن نساخته اند، بلکه در بسیاری موارد بر دامنه ی ابهام ها نیز افزوده اند

3-4 تاریخ گذاری

نوعی آنارشیسم و آشفتگی در طبقه بندی ادوار تاریخ ادبیات فارسی حاکم است. استدلالات مربوط به طبقه بندی و نام گذاری تاریخ ادبیات فارسی بر اساس مناطق جغرافیایی و همچنین انتساب فرد فرد شاعران به جغرافیای خاص که از گذشته ی دورتر بجای مانده به ادله محکم و اسناد متقن تکیه ندارد. طبقه بندی مکان محور تاریخ ادبیات فارسی، بیش از آن که بر منطق تاریخی و تحلیل های ادبی، زبانی استوار باشد بیشتر حاصل نوعی قرارداد در سنت مطالعاتی ادبیات فارسی می باشد. اغتشاشات زمانی در تقسیم بندی ادوار ادبی، به مراتب پیچیده و بغرنج تر از طبقه بندی مکانی است اما با توجه به

بی‌اطلاعی مورخان و محققان تاریخ از امر تاریخ‌گذاری و اهمیت آن در تاریخ‌نگاری، همان توجه اندک و معیوب خود را از این موضوع دریغ کرده‌اند.

ادوار تاریخ ادبیات فارسی تأثیر پذیری کمی محیط اجتماعی و فرهنگی زمانه خود دارند و دوره‌های مختلف آن با یک تناقض با هم ارتباط می‌یابند. تاریخ ادبیات فارسی همانند ادوار جهان شمول تاریخ اروپایی با عصر درخشان و باشکوه آغاز می‌شود که منشاء و نقطه‌ی پیدایش آن را به گذشته‌های بسیار دور به اعماق ناپیدای تاریخ می‌کشاند.

"برای زبان فارسی در آغاز، انگیزه‌هایی روشن، خیزشگاهی معلوم و زیستگاهی جدی نمیشناسیم و پیوسته به نظریه‌های کلی دانشمندان که غالباً بر پایه حدس و گمان استوار است، قناعت کرده‌ایم." (آذرتاش، ۱۳۹۰) این زبان با منشاء و خاستگاه نامعلوم به یکباره در سرزمین‌هایی که یک سوی آن چین سوی دیگر آن شبه جزیره‌ی بالکان بود نفوذ کرده و «به عنوان زبان رسمی دربار و زبان شعر و ادب و علم، و زبان دوم دنیای اسلام شناخته شد» (متینی، ۱۳۷۶)

عصر طلایی ادبیات فارسی، با وجود پیامدهای حملات ویرانگر اعراب و وابستگی‌های سیاسی و فرهنگی پس از آن، با آثاری فاخر و زبانی ساده و روان آغاز شد. شاعران و نویسندگان نهایت دقت را در گزینش واژگان داشتند و آمیختگی فارسی با واژگان بیگانه سنجیده، قاعده‌مند و در حد ضرورت بود. روند انحطاط زبان فارسی با افزایش استفاده از لغات عربی درست زمانی آغاز شد که نفوذ سیاسی اعراب در ایران رو به پایان بود و زمام امور سیاسی و اداری در اختیار حکومت‌های ایرانی و شبه‌ایرانی قرار می‌گرفت. با این حال بیشتر ادبا ترجیح می‌دهند رواج سبک هندی را که سیر قهقه‌های ادبیات شتابی مضاعف می‌یابد را دوره انحطاط شعر فارسی بدانند

سیر قهقه‌رایی زبان و ادبیات فارسی و بازتاب تأثیر ادبیات کهن بر ادوار بعدی، از مهم‌ترین مباحث تاریخ زبان فارسی است که با تقلید ناآگاهانه مفصل بندی می‌شود. این پدیده (تقلید توأم با ناآگاهی) از سوی ادعای تقلید استوار شده است که وجود آثار و آگاهی از آن را در بطن خود دارد اما این ادعا با نشانه‌های آشکار بر واقعیت بی‌خبری و ناآگاهی تکیه می‌کند. این دو عنصر (ادعای آگاهی و واقعیت ناآگاهی) کنار هم یک تناقض ساختاری در مسیر تحول زبان و ادبیات فارسی می‌سازند.

تکرار این پدیده‌ی متناقض در تاریخ جهان موجب شده است که به مثابه امری عادی تلقی شده و از این رو کمتر به صورت پرسشی نظری مطرح شده است که چگونه شاعران و نویسندگان ضمن تقلید از قدما در عین حال از آثار پیشینیان بی‌اطلاع نیز بودند. برای نمونه، اگر عدم حمایت شاهان صفوی از شعر و ادب فارسی را بعنوان علت رکود ادبیات در ایران و مهاجرت شاعران به شبه قاره هند بپذیریم، هنوز روشن نیست که شاعران و ادیبان ایرانی با کدام توشه ادبی رهسپار هند شده و چگونه سلاطین مغول و درباریان هندی را شیفته و مجذوب شعر و ادب پارسی ساختند؟ و چرا این جریان در نهایت به سبک هندی انجامید دوره‌ای که مهمترین مشخصه آن در ادبیاتی سطحی و مبتذل با زبانی کوچه بازاری است!

در دوره هندی تمامی مختصات فکری زبانی و ادبی عصر کهن به فراموش سپرده می‌شود. بسیاری از لغات ادبی قدیم در زبان شعری آنان متروک می‌شود. زبان شعر آن دوره از هر نوع ابتکار و نوآوری خالی می‌شود. تشبیه اساس این سبک است اما از دیگر امور بدیعی و بیانی جز به صورت طبیعی و تصادفی خبری نیست. " (شمسیا، ۱۳۷۵) «زبان این شاعران دارای لغزش‌های دستوری و ترکیبات و تصاویر شعری آنان خالی از اغراق‌های شاعرانه و صنایع بدیعی است." کار مضمون‌ساز در این سبک بدان حد از ابتذال رسیده که گاه معنی شعر به بیان «رفتار اسب» یا «بخیه کفش» تنزل می‌یابد. " (فتوحی، ۲۸ تیر ۱۳۹۵) باید اعتراف کرد که شعر این دوره در لفظ و معنی فاقد هر نوع ابتکار و نوآوری است: جز در اشعار چند تن از شعرای چیره دست، کم‌تر می‌توان صفای اندیشه و جلای لفظ پیدا کرد. (پژوهش دانشگاه کمبریج، ۱۳۸۰)

قالب شعر در سبک هندی، تک‌بیت‌هایی بدون ارتباط معنایی هستند که فقط به کمک قافیه و ردیف، قالب غزل را می‌آفریند. "جای خالی اسطوره، که نظامی باز و گسترده و تخیلی است، در ادبیات عصر تیموری و صفوی کاملاً محسوس است. بازتاب نمودهای قومی، اساطیری، تاریخی و اعتقادی در این سبک بسیار اندک است و حتی نمادهای اساطیری، دینی و تاریخی در شاخه هندی سبک و شعر فارسی هندیان چندان دیده نمی‌شود." (فتوحی، ۲۸ تیر ۱۳۹۵)

آخرین دوره ادبیات فارسی، سبک بازگشت ادبی است نامگذاری این جنبش بیانگر کوششی آگاهانه برای تجدید حیات ادبی و بازگشت به دوران شکوه ادبیات فارسی بود. «نهضت بازگشت بسان کودتایی بود برای ساقط کردن سلطنت انحصاری دودمان سبک هندی که همه از آن به تنگ آمده بودند.» (اخوان ثالث، 1336) با وجود نام گذاری بامسمای این دوره، در عمل توجهی به میراث ارزشمند گذشته و آثار برجسته پیشینیان نمی‌شود. آثار شاعران و نویسندگان سبک بازگشت کارنامه موافقی ندارند. نه تنها نشانی از مختصات فکری، زبانی و ادبی عصر طلایی در آنها دیده نمی‌شود، بلکه انحطاط ذوقی نیز در آن‌ها آشکار است. در حقیقت، این دوره ادامه‌دهنده همان روند ابتدال زبانی و سیر قهقرایی ادبیات است و "چنانکه در آثارشان پیداست سبک هندی را هم به درستی نمی‌شناختند و از درک پیچیدگی‌ها و جمال شناسی خاص آن عاجز بودند. (امین پور، 1376)

شاعران و نویسندگان عصر بازگشت، رنسانس ادبی خورد را با نوعی لکنت زبانی آغاز می‌کنند. «در بررسی مختصری که بر حوزه‌ی «تداعی معانی» شاعران دو دوره با توجه به موارد مذکور صورت گرفت؛ متوجه شدیم که شاعران سبک هندی نسبت به شاعران بازگشتی بهتر عمل کرده‌اند و حوزه‌های وسیع‌تری پیش روی این شاعران نسبت به شاعران بازگشت بوده است که تا حد امکان از آن استفاده کرده‌اند. در حوزه‌ی زبانی زبان شاعران سبک هندی بهتر از شاعران بازگشت در ساختن ترکیبات (مرکب، وصفی و اضافی) تصویری و انتزاعی عمل کرده‌اند.» (باقری، 1395)

البته نمیتوان دوره‌ی بازگشت را سراسر سیر قهقرایی و اضمحلال زبانی دانست. این دوره، به دو دوره‌ی متمایز تقسیم میشود. «خامی زبان دوره‌ی اول و پختگی و کمال دوره‌ی دوم را بازنموده است» (آرینپور، 1372)

در دوره اول آشفتگی در قواعد اولیه سخنوری و ساختار ساختارهای صرفی و نحوی واژگان و عبارات مشهود است جابجایی بی حساب و کتاب ارکان جمله، حذف فعل و یا استفاده از آن در جای نامناسب و مواردی اینچنین موجب پیچیدگی در زبان این دوره شده است. از جمله مشخصات زبانی آنان، استفاده از واژگان نامانوس، معانی سطحی و بیان سست است. آنان حتی در بیان و کار به گیری قواعد صرف و نحو زبان فارسی خطا و اشتباهات فاحشی داشتند که بعضاً در سبک هندی نیز سابقه نداشت.

زبان شاعران دوره دوم (دوره قاجار)، اغلب زبانی فخیم، فاخر، پرصلابت، یک دست و استوار است و هنوز وقار و شکوه زبان قصیده سرایان نامدار سبک خراسانی و دوره‌ی سلجوقی در قصاید امثال محمود خان، شیبانی، ادیب الممالک، ادیب نیشابوری و ادیب پیشاوری به گوش می‌رسد. زبانی که کمی بعد با قصاید ملک الشعراء بهار، رعدی آذرخشی، مهرداد اوستا و ... ادامه پیدا کرد و سرانجام هم ناگهان چراغ آن افول کرد. (حاتمی، 1392).

بدین ترتیب زبان و ادبیات فارسی در اواخر دوره قاجار با گذشت نزدیک به ده قرن با و با نقش آفرینی هزاران شاعر و نویسندگان و صدها امیر و سلطان و دهها سلسله و حکومت با همان سبک و سیاق و مختصات فکری، ادبی و زبانی عصر طلایی به پایان رسید.

صرف نظر از اینکه زبان فارسی مصنوع باشد یا طبیعی، روند تغییر و تحولات هزار ساله زبان و ادبیات فارسی غیر طبیعی است. مقایسه‌ی شباهتها و نزدیکیهای میان آثار عصر کهن و دوره دوم عصر بازگشت نشان میدهد که بخشی از مختصات و ویژگیهای عصر طلایی زبان و ادبیات فارسی در قلمرو امر محال و غیرممکن قرار میگیرند با این وجود آنرا بطور ضمنی پذیرفته‌ایم که آشنایی نویسندگان و شاعران عصر طلایی با دوران جدید، به مراتب عینی‌تر و مستندتر از ادعای آگاهی نویسندگان متاخر از عهد کهن است

"بررسی این آثار نشان می‌دهد که قدما اطلاعات گسترده‌ای در مورد ستارگان و منظومه شمسی و احکام نجومی داشته‌اند تصاویر زیبایی که از صور فلکی در اشعار خلق شده است نشان دهنده تسلط علمی و اعتقاد به این احکام نجومی است." (فاطمه شفیعی نهال واعظ، 1400) بخشی از آگاهی‌ها و اطلاعات دوره کهن از اجرام آسمانی به پس از اختراع تلسکوپ مربوط میشود

شکر شکن شوند همه طوطیان هند زین قند یارسی که به بنگاله میرود

در مطالعات زیان‌شناسی تاریخی توجهی به قوانین تطور خطی و اصل بدیهی تدریجی بودن تحولات زبانی نمی‌شود. به همین دلیل هرگز این مسائل مطرح نمی‌شود که چرا و چگونه کهن‌ترین آثار ادبی فارسی مانند شاهنامه فردوسی بیشتر از دوره‌ها و سبک متاخر به زبان معاصر نزدیک است و تنها نشان دیرینگی در متون کهن به واژگان کهنی ختم می‌شود که ریشه در هیچ زبان باستانی دیگری ندارند. این لغات و تمام مختصات عصر کهن تا زمان تکرار و تجربه مجدد این سبک در دوره دوم عصر بازگشت مهجور و متروک می‌ماند.



در تاریخ اروپا نیز با همین قضیه مواجه هستیم که تمام آثار کلاسیک ادبیات باستان تنها در دوره رنسانس شناخته شدند و پیش از آن ناشناخته بودند. برایت بالدوف، فیلسوف و زبان‌شناس قرن نوزدهم، در بررسی آثار یونانی و رومی (همچون هومر و ارسطو) دریافت که سبک این آثار شباهت زیادی به نقالان دورمگرد قرون وسطی دارد و ویژگی‌های زبانی آن دوران را نشان می‌دهد.

نیکولای موروزوف فرضیه ای بر اساس شباهت وقایع در متون تاریخی مطرح کرد. به نظر موروزوف برخی وقایع با تاریخ گذاری اشتباه به عنوان واقعه ای متفاوت در زمان و مکانی دیگر تکرار می شود. یکی از نتیجه این اشتباه، طولانی تر شدن تاریخ بشری است.

منسجم ترین نظریه در این زمینه به آناتولی تیموفیویچ فومنکو، ریاضیدان، مکان شناس، استاد دانشگاه دولتی مسکو و عضو آکادمی علوم روسیه تعلق دارد. او در مطالعات خود درباره محاسبه زمان رویدادهای تاریخی، متوجه خطاهایی در تاریخ گذاری وقایع تاریخی رسمی و کروئولوژی کنونی شد «کروئولوژی جدید» نظریه اصلاحی وی برای تعیین زمان وقایع، حوادث و دوره هاست.

بررسی نقشه های ادوار مختلف تاریخ اروپایی بخش کوچکی از تحقیقات آناتولی فومنکو در چارچوب «کروئولوژی جدید» است. وی با تدوین جداول و نمودارهایی بر اساس نقشه های دوره های مختلف تاریخی، که حاوی توضیحات تفصیلی همراه با خطاها و اطلاعات نادرست بودند، نشان می دهد نقشه هایی باستانی با دقت بالا و جزئیات قابل توجه ترسیم می شد سپس انسانها تمام دانش و هنر خود را در عصر تاریخی از دست می دهد و به یک حالت بدوی باز می گردد در قرن پانزدهم میلادی مسیر پیشرفت و شکوفایی از نقطه صفر آغاز میشود.

نقشه های قرن پانزدهم مراحل اولیه نقشه برداری و محدودیت دانش جغرافیایی بشر در قرون وسطی است. نقشه های اوایل این دوره ناقص و آغشته به تصورات غلط، بیشتر شبیه نگاره های مذهبی یا اسطوره ای بودند تا نقشه های کاربردی.

مقایسه جداول اطلاعاتی نقشه های عصر باستان با دوره رنسانس مشخص می کند همان اطلاعات جغرافیایی دوره رنسانس در عصر باستان موجود بود. با این حال، وجود نقشه های باستانی هیچ تاثیری بر اصلاح نقشه ها و تکامل نقشه برداری نداشت. اصلاح و تکامل نقشه برداری روندی تدریجی است که به مرور زمان و با گسترش دانش بشری و انجام مشاهدات و اکتشافات، دقت نقشه ترسیمی فزایش می یابد.

دوره بندی دیگری در کنار ادوار رایج تاریخ زبان و ادبیات فارسی بصورت مجازی می توان ترسیم کرد که هرچند این ادوار جنبه فرضی دارند لیکن ابهام و تناقضات تاریخ نگاری رسمی را ندارد. این دوره بندی تصویری منسجم و طبیعی از روند تکوین تا تکامل زبان فارسی به همراه سیر منطقی تحولات ادبی این زبان را به صورت فرآیندی تدریجی، پیوسته و گام به گام در یک بازه زمانی کوتاه به نمایش می گذارد. افزودن بر این، چنین مدلی، الگوی نظری متفاوتی برای مطالعات مربوط با تغییر و تحولات زبانی ارائه می دهد

وجود این دوره های موازی، مسئله مخفی یا کشف جدیدی نیست. این پدیده از جمله الگوهای پر تکرار در تاریخ نگاری جهانی می باشد مطالعات متعددی نیز درباره آن انجام یافته است. با این حال، علی رغم وجود آثار و شواهد فراوان تاریخی آن در سطح جهانی، تاریخ نگاری رسمی با کمک نظام آموزشی آن را به طور کامل از عرصه ی تاریخ نگاری جهانی حذف کرده است. البته این حذف، ماهیتی فیزیکی ندارد، بلکه این ادوار از مرحله نقد و تحلیل تاریخی (در فرآیند گزینش و تفسیر) حذف شده و اسناد و شواهد آن نادیده گرفته می شوند.

عصر تاریخی به عنوان مبنای دوره آغازین در این دوره بندی فرضی تعریف می شود. ادوارد تاریخ نگاری رسمی بعد از عصر طلایی با سیر قهقراپی به مرحله ای می رسند که در آن همه چیز به منتها الیه سقوط و اضمحلال خود می رسد. عصر تاریخی در تاریخ اروپا یک دوره مشخص و در قرون وسطی قرار دارد. اما دوران تاریخی زبان فارسی به صورت جریانی زیرپوستی در تاریخ زبان و ادبیات فارسی می باشد که در اواسط دوره ادبی عراقی به وقوع می پیوندد.

در همین دوره است که در کنار آثار فاخر و ماندگاری از شاعرانی چون سعدی، حافظ و مولوی، با متونی مواجه می شویم که نشان می دهد زبان فارسی دچار چنان افولی شده است که گویی در مرحله ای ابتدایی از شکل گیری خود با استفاده از انبوهی از لغات سایر زبانها می باشد. "زبانی شکل یافته از انبوهی از کلمات جامد و فاقد ارتباط درون ساختی و ارگانیک، معنایی جز این ندارد که مشتی الفاظی ناهمگون و متنافر از لحاظ ریشه و معنی، هر کدام از گوشه ای گرد هم آمده و تلنبار گشته و سر هم شده اند تا زبان را پدید آورند." (هادی، 1383) این امر "موجب دشواری و در نتیجه مهجور ماندن منابعی است

که محشون از این قبیل اصطلاحات هستند. به کار گرفتن این اصطلاحات دشوار و غیر مانوس زبان فارسی در عرصه شعرو کلام منطوم است. به جهت تراکم واژه ها مغولی و بیگانه دیگر قابل فهم نیست" (مهری باقری، 1378)

به مرور زمان "زبان و ادبیات فارسی در عهد افشاریان و زندیان، اندک اندک از سستی و بیمایگی فاصله گرفت و در دوره قاجار به شیوه پیشینیان نزدیک شد و وضعی بالنسبه مطبوع و مطلوب یافت. (نک: صفا، ۱۳۶۳ و بهار، ۱۳۵۵)"

از این مقطع به بعد، در عصر بازگشت ادبی، همه‌ی سبک‌های شاخص ادب فارسی یک‌به‌یک از نو تجربه و تکرار می شوند با این تفاوت که می توان یک توالی منطقی و روند تکاملی را در تجربه و تکرار مجدد سبک های ادبی گذشته مشاهده کرد

"بررسی شعر شاعران دوره اول بازگشت، نشان میدهد که شاعران این دوره، تحت تاثیر سبک هندی بوده اند. (خاتمی: 1385) و "زبان شاعران دوره دوم، زبانی پیشرفته و پخته است. در این دوره، زبان پیشرفت میکند و تعالی مییابد و" (صفا، ۱۳۶۳) و به مختصات فکری، زبانی و ادبی عصر کهن نزدیک و شبیه تر میشود " اصول بلاغت در قصیده همان است که در سبک خراسانی پذیرفته شده است و اصول بلاغت در غزل، همانا اصول پذیرفته در سبک عراقی است. (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸)

فلسفه علم یا تئوری توطعه، مسئله این است

درسه قسمت سه محور اصلی مورد بررسی قرار می‌گیرد:

قسمت اول: چگونه تاریخ بخوانیم — بررسی وضعیت علمی تاریخ و امکان عینیت در تاریخ‌نگاری با هدف طراحی سیستم شناختی برای فهم تاریخی.

قسمت دوم: آسیب‌شناسی علم تاریخ — نگاهی انتقادی به وضعیت موجود تاریخ‌نگاری و خطاهای نظام شناختی در علم تاریخ.

قسمت سوم یعنی متن حاضر: تاریخ زبان و ادبیات فارسی به عنوان یک مثال یا نمونه موردی برای تبیین و تطبیق مصادیق بحث های پیشین پرداخت شد

منابع:

آذرنوش، آذرتاش. (۱۳۹۰). چالش میان فارسی و عربی سده‌های نخست. تهران: نشر نی.

آشوری، داریوش. (۱۳۷۲). بازاندیشی زبان فارسی (نه مقاله). تهران: نشر مرکز.

آشوری، داریوش. (۱۳۸۶). زبان باز: پژوهشی درباره زبان و مدرنیت. تهران: نشر مرکز.

آشوری، داریوش. (۱۳۹۶). بازاندیشی زبان فارسی (ده مقاله). تهران: نشر مرکز.

- آرین‌پور، یحیی. (۱۳۷۲). از صبا تا نیما. تهران.
- اخوان ثالث، مهدی. (۱۳۳۹). نیما مردی بود مردستان. اندیشه و هنر، (۹).
- ابوریحان بیرونی. (۱۳۸۳). الصیدنه فی الطب. ترجمه باقر مظفرزاده. تهران: انتشارات زبان و ادب فارسی.
- احمد خاتمی. (۱۳۸۵). دوره بازگشت و سبک هندی. تهران: نشر پایا.
- اکبر شاملو و دزفولیان، کاظم. (۱۳۸۷). بازگشت ادبی و مختصات زبانی شعر آن دوره. تاریخ ادبیات، زمستان.
- اسلام و شمشیر. (۱۳۹۲). ناصر پورپیرار. تهران: انتشارات کارنگ.
- باقری، مهری. (۱۳۷۸). توضیح برخی از لغات و اصطلاحات مغولی در زبان و ادبیات فارسی. زبان و ادب فارسی.
- باقری، مهدی. (۱۳۹۵). سیر تحول سبکی قصیده در دو دوره سبک هندی و سبک بازگشت ادبی. گردهمایی انجمن ترویج زبان و ادب فارسی ایران.
- باطنی، محمدرضا. (۱۳۷۱). پیرامون زبان و زبان‌شناسی. تهران: فرهنگ معاصر.
- باطنی، محمدرضا. (۱۳۷۳). زبان و تفکر. تهران: فرهنگ معاصر.
- بهار، محمدتقی. (۱۳۵۵). سبک‌شناسی (ج ۳). تهران.
- تقی‌زاده‌انصاری، شهرام. (۱۳۹۳، ۹ مهر). دانشمندان ایرانی. روزنامه اطلاعات.
- تقی، وحیدیان کامیار. (۱۳۸۲). خاستگاه زبان فارسی و کشف حلقه‌ی مفقوده. نخستین همایش ملی ایران‌شناسی.
- متینی، جلال. (۱۳۵۲). حدود ابتکار ابوریحان بیرونی در ساختن لغات علمی فارسی. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، ۹ (پاییز).
- متینی، جلال. (۱۳۷۶). درباره‌ی فقر فرهنگی مهاجمان و گسترش زبان فارسی. مجله ایران‌شناسی، ۹ (۱)، بهار.
- راشدی، حسن. (۱۳۹۱). ترکان و بررسی تاریخ، زبان و هویت آن‌ها در ایران. تهران: اندیشه نو.
- خانلری، پرویز. (۱۳۶۱). وزن شعر فارسی. تهران: توس.
- عبدولی، ولی‌الله. (۱۳۹۱، پاییز). بررسی زمینه‌های شکوفایی تمدن اسلامی در قرون نخستین. خردنامه، ۴ (۹)، ۷۹-۹۴.
- اشمیت، رودیگر؛ لازار، ژیلبر و دیگران. (۱۹۸۹). راهنمای زبان‌های ایرانی.
- رسالت‌پناهی، محمد مصطفی؛ متقی، حبیب؛ شجری، رضا. (۱۴۰۰). پژوهش‌های دستوری و بلاغی.
- روستا، جمشید. (۱۳۹۵). تبیین نهضت ترجمه با نگاهی تطبیقی به روند ترجمه متون از دو زبان یونانی و فارسی. نخستین همایش ارتباطات، زبان و ادبیات فارسی و مطالعات زبان‌شناختی.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۰). سبک‌شناسی شعر. تهران: نشر فردوس.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۲). سبک‌شناسی شعر. تهران: فردوس.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۶۳). مختصری در تاریخ تحول نظم و نثر پارسی (ج ۱). تهران.
- طباطبایی، سید مصطفی. (۱۳۱۶). تمدن ایران باستان و تأثیر آن در تمدن اسلامی. مهر، ۵ (۲).

- شفیعی نهال واعظ، فاطمه. (۱۴۰۰). اصطلاحات نجومی و بازتاب آن در شعر برخی از شاعران. دستاوردهای نوین در مطالعات علوم انسانی، ۴(۴۵).
- کسروی، سید احمد. (۱۳۱۳، خرداد). زبان فارسی. ماهنامه پیمان، ۱(۱۳)، ۴۹-۵۵.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۷۷). مجموعه آثار، ج ۱۴: خدمات متقابل اسلام و ایران. تهران: صدرا.
- محمدی ملایری، محمد. (۱۳۷۴). فرهنگ ایران پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی. تهران: توس.
- منصوری، رضا. (۱۳۷۴). چرا و چگونه زبان فارسی باید زبان علمی ما باشد؟ نشر دانش، ۸۸(خرداد و تیر).
- پورپرار، ناصر. (۱۳۸۰). تأملی در بنیان تاریخ ایران، جلد ششم: برآمدن اسلام (بخش اول). تهران: انتشارات کارنگ.
- پورپرار، ناصر. (۱۳۸۲). تأملی در بنیان تاریخ ایران، جلد ششم: برآمدن اسلام (بخش اول). تهران: انتشارات کارنگ.
- پورپرار، ناصر. (۱۳۸۳). تأملی در بنیان تاریخ ایران، جلد چهارم: ساسانیان (پیشینه‌های ناراستی). تهران: انتشارات کارنگ.
- پورپرار، ناصر. (۱۳۹۲). اسلام و شمشیر. تهران: انتشارات کارنگ.
- هادی، اسماعیل. (۱۳۸۳). حاشیه بر زبان‌شناسی. تهران: اندیشه نو.
- یارشاطر، احسان. (۱۹۹۹). حضور ایرانی در جهان اسلام. نیویورک: انتشارات دانشگاه کمبریج.
- یزدانیان، حسین. (۱۹۹۶). نوشته‌های کسروی در زمینه زبان فارسی. سوئد: کتاب ارزان.